

فصلنامه مطالعات شبه قاره دانشگاه سیستان و بلوچستان

سال ششم شماره ی بیستم و یکم زمستان ۱۳۹۳ (صص ۹۸-۷۹)

تحلیل ساختار داستان سیاوش و دو داستان رام چندر و سدنوا در هند

(براساس نظریه ی گرینتسر)

دکتر مریم خلیلی جهان تیغ **

زینب شیخ حسینی *

چکیده

گرینتسر یکی از نظریه پردازانی است که طرح کلی قصه‌های حماسی هند و تمدن‌های آسیایی را مورد تحلیل قرار داده است. در پژوهش حاضر سعی شده تا با تحلیل سه داستان سیاوش در ایران و رامایانا و سدنوا در هند، ساختار کلی آنها را برپایه‌ی نظریه‌ی گرینتسر مورد بررسی قرار داده و ارتباط آنها را با اسطوره‌ی مرگ و رستاخیز تحلیل کنیم و به این سوال پاسخ دهیم که آیا این گونه قصه‌ها دارای ساختار اسطوره‌های تقویمی هستند و آیا قهرمان این حماسه‌ها هم مانند ایزد باروری اسطوره‌های نباتی به صورت دوره‌ای می‌میرد و زنده می‌شود؟ پس از انجام تحقیق این نتیجه حاصل شده است که هر سه داستان طبق الگوی گرینتسر قابل تحلیل می‌باشند و طرح تقریباً یکسانی دارند اگر چه در قصه‌های هندی با تفاوت‌هایی نیز مواجه هستیم. روش کار، تحلیل کتابخانه‌ای طرح قصه‌های حماسی ایران و هند با تطبیق آن بر ساختار اسطوره‌های تقویمی است.

واژگان کلیدی: گرینتسر، حماسه، سیاوش، رام چندر، سدنوا.

دانشجوی دکتری زبان و ادبیات فارسی دانشگاه سیستان و بلوچستان * Email: zsheikhhosseini@gmail.com

دانشیار گروه زبان و ادبیات فارسی دانشگاه سیستان و بلوچستان ** Email: khalili@lihu.usb.ac.ir

تاریخ پذیرش: ۹۳/۷/۲۳

تاریخ دریافت: ۹۳/۳/۱۸

مقدمه

ساختارگرایی به شناخت و مطالعه و بررسی پدیده‌ها بر اساس قواعد و الگوهای ساختار بنیادی می‌پردازد. تاکنون نظریه پردازان زیادی پیرامون مباحث ساختاری مطالبی را بیان کرده اند. گرینتسر، محقق روسی نیز از این جمله است که ادبیات هند باستان و اقوام آسیایی را مورد مطالعه قرار داده است. «پ.آ. گرینتسر (۲۰۰۹-۱۹۲۸) بزرگترین نویسنده‌ی اهل مسکوست که توجه او بر مهابهاراتا و رامایانا می‌باشد... پ.آ. گرینتسر در کنار مهابهاراتا و رامایانا ادبیات بومی سانسکریت را نیز مورد مطالعه قرار داده است. وی درام‌های سانسکریت را به روسی ترجمه کرده و در زمینه‌ی ادبیات تطبیقی نیز آثاری از خود به جا گذاشته است» (Serebriany, 2012:243). وی در رویکرد مقایسه‌ای خود عناصر تشکیل دهنده‌ی طرح قصه‌ی حماسی و اسطوره‌ی طبیعت را مقابل هم قرار می‌دهد. «ویژگی خاص نظریه‌ی گرینتسر در رویکرد تطبیقی وی است. او برای روشن ساختن ساختار بسیار پیچیده‌ی قصه‌های حماسی هند، توضیحات مشابهی در حماسه و اسطوره‌شناسی اقوام مختلف (نه فقط هند و اروپایی) را ارائه می‌دهد» (www.edenhell.net). در این تحقیقات وی به این نتیجه رسید که بسیاری از قصه‌های حماسی بر اساس نظریه‌ی تطبیقی وی، قابل تحلیل هستند. «شاهنامه فردوسی با توجه به این‌که اثری متعلق به شرق نجد ایران است، به طور طبیعی متأثر از اساطیر هندو ایرانی بوده است و در عین حال در خویشکاری (function) های روایی، شدیداً از آیین‌های هندو ایرانی متأثر است و تا حد ذکر اسامی خدایان این آیین (مثل مهر، ناهید، اهورامزدا و...) پیش می‌رود و به همین علت برخی معتقدند، سیطره‌ی غربی بر این اثر حماسی وضوحی کامل دارد» (بهار، ۱۳۸۵: ۲۲۶-۲۶۸).

ضرورت و سوال کلی تحقیق

ضرورت این تحقیق در بیان همانندی ساخت قصه‌های اساطیری- حماسی ملل مختلف است. از این رو در تحقیق حاضر به دنبال پاسخی برای این سوال هستیم که آیا قصه‌های حماسی ایرانی نیز مانند قصه‌های هند بر اساس نظریه گرینتسر قابل تحلیل هستند؟

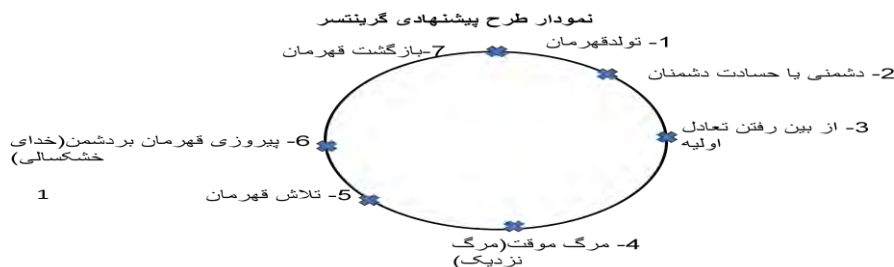
پیشینه ی تحقیق

تاکنون تحقیقات زیادی پیرامون اسطوره سیاوش و همانندهای هندی آن صورت گرفته است، از جمله: "تحلیل داستان سیاوش بر بنیاد ژرف ساخت اسطورهی الهه‌ی باروری و ایزد گیاهی (خجسته و حسنی جلیلیان، ۱۳۹۰). در این مقاله با نگاهی به روایت‌های مختلف الگوی مرگ و رستاخیز در فرهنگ‌های مجاور، عناصر مشترک داستان سیاوش و اسطورهی الهه‌ی باروری و ایزد گیاهی بازنمایی شده است. مقاله‌ی دیگری با عنوان "ساخت روایی «مرگ و رستاخیز» در آیین‌های اساطیر" نوشته‌ی (جعفری و طالبیان: ۱۳۸۸) است. نویسندگان در این پژوهش سعی کرده‌اند که به تحلیل ساختاری پی رفت مرگ و رستاخیز پرداخته و مهمترین نمونه‌های آن را در ادبیات حماسی ایران و جهان مورد بررسی قرار دهند. "از ریپه‌وین تا سیاوش، تحلیل اسطوره شناختی ساختار آیینی داستان سیاوش و آیین‌های سالانه‌ی مرگ و تولد دوباره در فرهنگ ایران" (قائمی، ۱۳۹۲) است که در آن با تمرکز بر اسطوره‌ی هبوط و خروج ایزد تابستانی ریپه‌وین به زیر و روی زمین و نقش او در حفظ زیای طبیعت، تأویلی از ساختار الگویی مرگ سیاوش و بازگشت کیخسرو ارائه داده شده است. مقاله‌ی دیگر "بررسی تطبیقی داستان سیاوش و سدنوا در شاهنامه و مهابهاراتا" (رویانی و موسوی، ۱۳۹۳) است که نویسندگان آن عناصر و صحنه‌های مشترک دو داستان را مورد بررسی قرار داده‌اند. در مقاله حاضر سعی شده است ساختار داستان سیاوش و دو داستان همانند آن در هند- داستان رام چندر و سدنوا - بر اساس طرح گرینستر مورد بررسی قرار گیرد. از آنجا که تاکنون تحقیقات زیادی پیرامون این موضوع صورت نگرفته است، تحلیل ساختاری طرح این داستان‌ها بر پایه‌ی نظریه گرینستر، برای دوستان ادب خالی از تازگی نخواهد بود.

ساختارگرایی

هدف نقد ساختارگرایی در تحلیل داستان دست یافتن به الگویی منسجم است که قابل انطباق بر همه‌ی داستان‌ها و حکایت‌ها باشد و طرح هر داستان را نشان دهد. «ساختارگرایی

به بررسی با قاعده و نظام مند اصرار می‌ورزد. هر اثر ادبی برای ساختگرایان دنیایی مستقل است و منتقد باید در پی کشف قوانینی باشد که در آن جهان، بر تأثیرات متقابل اشیاء حکومت می‌کند» (قاسمی‌پور، ۱۳۸۶: ۵۰). در تحلیل آثار روایی منتقدان بزرگی همچون پراپ، اشتراوس، گریماس، تودوروف و... تاکنون نظریات مختلفی ارائه داده‌اند. «بخش اعظم دستاوردها و همچنین محدودیت‌های شیوه‌های ساختارگرایانه را می‌توان در تلاش‌هایی که ولادیمیر پراپ و کلود لوی اشتراوس برای مطالعات قصه انجام دادند، مشاهده نمود. این تلاش‌ها ریشه در نگرش محققانی مانند پراپ، گریماس، برمون، لوی اشتراوس، تودوروف و بارت دارد که معتقد بودند ساختار قصه و زبان به یکدیگر شبیه است» (ناظمیان، ۱۳۸۹: ۹۰). یکی از مسائلی که در هنگام مطالعه قصه‌های مختلف با آن مواجه می‌شویم تعدد شخصیت‌هاست. پراپ معتقد بود برای حل این موضوع باید به جای توجه به عناصری مانند شخصیت‌ها به کارکرد آنها توجه کرد. از این رو نظریه پردازان پس از وی مانند گریماس الگویی ارائه دادند که منطبق بر کنشگرها نیز باشد. «به نظر گرماس این طرز نگاه بسیار درگیر درون‌مایه است و به اندازه کافی (ساختاری) نیست؛ در نتیجه او الگوی کنشی را مطرح می‌کند که بسیار انتزاعی است و باید بتواند روایت به مفهوم عام را توصیف کند و تمامی عناصر احتمالی یک روایت و انواع ترکیبات این عناصر را در متون ادبی و غیر ادبی مشخص سازد. به بیان دیگر، گریماس به شیوه‌ای کاملاً ساختارگرا می‌خواهد ساختار بنیادینی را تعریف کند که امکان شکل‌گیری معنا را فراهم می‌آورد» (هانس، ۱۳۸۳: ۸۵). گرینتسر نیز که ساختار قصه‌های حماسی هند و قهرمانان آنها را مورد بررسی قرار داده است، در تکمیل نظریه پراپ، طرحی برای حماسه پیشنهاد داده است که شامل چرخه برجسته‌ای مانند چرخه‌ی حیات در الگوی مرگ و تولد مجدد در طبیعت می‌باشد: « ۱- تولد معجزه آسای قهرمان ۲- دشمنان او: موجودات زیر زمین، اژدها ۳- از بین رفتن تعادل اولیه: الف) حسادت یا دشمنی دشمنانش ب) اراده بدالهی، به عنوان مثال در ایلیاد ۴- مرگ موقت قهرمان یا قهرمانان با: الف) تبعید قهرمان قبلی ب) آدم ربایی یا اسارت ۵- تلاش قهرمان اخیر: الف) در زیرزمین ب) در مبارزه او با اژدها(دشمنش) ۶- پیروزی یک قهرمان بر اژدها: پیروزی نمادین او بر مرگ ۷- بازگشت قهرمان و بازسازی تعادل.



چرخه‌ی موجود در طرح پیشنهادی گرینتسر با الگوی مرگ و رستاخیز در طبیعت مطابقت دارد. «این طرح کلی از حرکت‌های قصه، که با شکست مقدماتی و پیروزی نهائی قهرمان طی سه مرحله افت و خیز و سفر به دست می‌آید، در چندین قصه‌ی حماسی ایرانی که موضوع آنها اسطوره‌ی طبیعت است، تکرار شده است. در روایت‌های حماسی از قصه‌ی اسطوره‌ی طبیعت ظهور و پیروزی پسر- قهرمان مقتول معادل تولد دوباره (بازگشت، پیروزی) حیوان اساطیری است.» (اخوت، ۱۳۷۱: ۳۰۴). در اسطوره مرگ قهرمان، امری موقتی است اما در حماسه "مرگ ممکن است مرگی ظاهری باشد و یا بدل قهرمان به جای او بمیرد (بدل سپر بالای قهرمان است و فردی که به جای او قربانی می‌شود). عنصر ضروری این سفر جنگ با دشمن است، دشمنی که اغلب به شکل هیولا یا اژدهاست، موجودی که یا شکنجه گر شخص گمشده است و یا نگاهبان او. در روایت اسطوره‌ی کلاسیکی که قصه‌ی حماسی از آن گرفته شده این ستمگر خدای مرگ و خشکسالی است، موجودی که می‌کوشد زندگی را در روی زمین نابود سازد. در مقابل او، قهرمان مظلوم قرار دارد: ایزد یا ایزد بانوی طبیعت، و فردی که راهی سفر می‌شود تا این ایزد (و یا ایزدبانو) را نجات دهد، همسر (مؤنث و یا مذکر) روحانی اوست» (همان: ۲۹۴). «سناریوی اصلی نو هند و ایرانی در دو ردیف حوادثی هماهنگ و موازی پیش می‌رود... در ردیف اول قهرمان داستان، خدا یی جنگجو چون ایندراست که در ایران میترا جای او را گرفته. ماجرا از خشکسالی طولانی آغاز می‌شود و به جنگ و ستیز برای تصرف دژی کیهانی می‌کشد که عاقبت منجر به رها شدن آب‌ها یا ابرهای باران زا خواهد شد که از آغاز انتظار آن می‌رفته

است. حوادث وابسته به ردیف دوم، شامل اژدها کشی، آزاد کردن زنان در بند و انجام زناشوئی با آنها به وسیله ی یک پهلوان انسان است که در ایران فریدون این کار را انجام می-دهد. نویسنده ی این نظر بر یکسانی عملکرد اساطیر هند و ایرانی در مورد ابرهای باران زا و زنان آزاد شده، همچنین شیرگاوها تأکید می گذارد و باریدن باران را معادل فعالیت جنسی می شمرد» (همان: ۱۱۳).

آنا کراسنو ولسکا، که بخش پهلوانی شاهنامه را (با تکیه بر نظریه گرینتسر) مورد تحلیل قرار داده است، معتقد است این فرایند در داستان های ایرانی در سه نسل پیاپی رخ می-دهد (پدر قهرمان- پسر قهرمان- نوه قهرمان). طبق این الگو پدر با تحریک اطرافیان که غالباً یک زن است، با گناه جاه طلبی، قدرت طلبی، غرور و حسادت (برسرزن) و... پسر- قهرمان را راهی دیاری دیگر کرده و به صورت مستقیم یا غیر مستقیم زمینه ساز مرگ او می شود و به همین دلیل در کشور سوگواری برپا می گردد. پس از اینکه نوه قهرمان متولد می شود، دوره ی سوگواری تمام شده و نوه قهرمان علیه قاتلین پدر قیام می کند. پدر بزرگ بعد از دیدن انتقام خون پسر حکومت را به نوه واگذار کرده و می میرد. نوه ی او حاکمیتی را که پدر از دست داده بود به چنگ آورده و صلح برقرار می شود. پس از این، داستان رو به انفعال می نهد. به اعتقاد وی «ساختار اسطوره ای بخش پهلوانی شاهنامه کلید درک اصول خلاقیت شفاهی متن و مشخصه ی آن وجود یک دور (circle) خاص، یعنی تاریخ زندگی اعضای سه نسل از یک خانواده ی شاهی است. این نمونه ی متشکل از سه نسل در پنج دور از تاریخ پهلوانی شاهنامه تکرار می شود. این دور منعکس کننده ی اسطوره ی بنیادی یعنی جست و جوی جاودانگی است. به این ترتیب، کشمکش ایران و توران ریشه در مفهوم دوگانه ی مقابله ی بدی با خوبی ندارد، بلکه معرف دو جهان متفاوت است: عالم زندگان و عالم مردگان- که برخی از زندگان می توانند با ادای مراسمی بدان راه یابند و بازگردند» (روح بخشان، بی تا: ۷).

« اسطوره ی ایرانی مرگ- رستاخیز در پیشرفته ترین وضع یعنی صورت حماسی، چنان که در شاهنامه آمده، مبتنی بر طرح مکرری است که مراحل پیش رونده ی عمل و نقش های مربوط بدان بین سه نسل از مردان دودمان شاهی اساطیری تقسیم می شود. این داستان

شبکه‌ی نیرومندی می‌سازد که با اسطوره‌ی مذهبی سال هماهنگی مستقیم دارد» (ولسکا، ۱۳۸۲: ۱۰۷). به اعتقاد گرینتسر برخلاف قصه‌های پریوار در قصه‌های حماسی، تمرکز بر روی شخص جستجو گر است نه گمشده. این داستان‌ها نیز مانند قصه‌های پریوار از یاریگر بهره مند هستند که بدل این نقش را عهده دار است. در این داستان‌ها معمولاً شخص گمشده یا قربانی همان بدل است که با مرگ وی کشور به سوگ می‌نشیند. «به اعتقاد گرینتسر قهرمانان قصه‌های حماسی هم از یاری‌دهندگان خاص خود برخوردارند، البته نه یاری دهنده‌ی جادوگر. "بدل" یکی از این یاری‌دهندگان است، شخصیتی که بیشتر اختصاصی قصه‌ی حماسی است. این فرد بدل قهرمان است، یعنی دوست نزدیک او و یا کسی که شباهت زیادی به او دارد و به جای او می‌میرد» (اخوت، ۱۳۷۱: ۲۹۸).

اسطوره‌ی مرگ و رستاخیز

«اسطوره‌ی مرگ و رستاخیز، جاودانگی طلبی انسان را در قالب آیین باروری گیاهی نشان می‌دهد. این آیین به اعصاری بسیار کهن در تاریخ تفکر بشر تعلق دارد که همان پندار باروری گیاهی در نهادهای فرهنگی مدارس سالاری هزاره‌های چهارم و پنجم پیش از میلاد مسیح در اعتقادات سومری، سامی و مدیترانه‌ای آسیای غربی بوده است. از نظر مردم آن زمان، رمز زندگی و رستاخیز یک دانه در فرو شدن آن به زمین؛ یعنی مرگ آن است. بنابراین انسان‌ها نیز پس از مرگ رستاخیز خواهند داشت. خدای باروری گیاهی نیز فارغ از این زاد مرد نمی‌توانست دگرگونی دائمی بین مرگ و زندگی ایجاد کند. پس الهه‌ی بزرگ زمین و آب (الهه‌ی عشق) به پسر یا پسرخوانده‌ی خود (خدای باروری و گیاهی) عاشق می‌شود. در اثر روی برگرداندن معشوق و نپذیرفتن عشق الهه، الهه فرزند یا معشوق را می‌کشد یا چنان ضربتی بر او می‌زند که وی دیوانه وار خود را می‌درد. پس از مرگ فرزند یا معشوق؛ مادر عاشق سراسیمه به دنبال او می‌رود و باری دیگر وی را حیات می‌بخشد. ریختن خون فرزند کشته بر زمین‌های زراعی به منظور باروری گیاهی و کثرت محصول آن سال، نمادی بوده برای همین حیات بخشی فرزند یا خدای باروری گیاهی. بنابراین شوهر ایزد بانوی بین‌النهرینی (رب النوع) به نوعی پسرش هم بوده است» (رضی،

۱۳۸۲: ۵۳-۵۴). «کشتن قهرمان این اسطوره که در شکل متأخر آن در قالب میر نوروزی دیده می‌شود، گاه به صورت شهادت، گاه فرو رفتن در آتش یا تبعیدشدن یا به زندان و چاه تاریک فرو افتادن است. اینها همه نماد پنهان شدن دانه در زمین است و باز گشت قهرمان از جهان زیرین، از آتش برون آمدن، یا از تبعید و زندان و چاه خارج شدن، نماد رستاخیز یا باز رویدن و باروری مجدد گیاهی است. این اسطوره ناخودآگاه به گیاه یا قهرمان کشته شده جاودانگی می‌بخشد» (جعفری و طالبیان، ۱۳۸۸: ۱۷). این اسطوره به صورت‌های مختلفی در داستان‌های عصر کهن نمایان شده است. در اسطوره‌ی مرگ و رستاخیز با شخصیت‌هایی مواجه هستیم که می‌توان آنها را در طرح داستان‌های اسطوره‌ای پهلوانی بر اساس نظریه گریتسر نیز مشاهده نمود:

«پهلوان پیروزمند: که هم نماینده‌ی اقتدار و شکوه شاه بر حق است و هم بر جنبه‌ی خورشیدی او تأکید دارد. / فرمانروای پیشین که فره‌ی خود را از دست داده، گناهکار، افلیج، عاجز، احمق و ناتوان از فرمانروایی است. با بزرگ پدری که از بهشت رانده شده و برای گناهی که مرتکب گردیده مجازات می‌بیند و جاودانگی خود را نیز از دست می‌دهد.

- غاصب دیو، ازدها که به جای پادشاه قانونی تباه و فراری و زندانی شده حکومت می‌کند، مستبد است و آدمی خواره، قاتل بلعنده‌ی انسان یا حیوان قربانی است و تجسم مرگ به صورت آدمی. او نابسامانی و خشکسالی و زمستان و دیگر فجایع را به بار می‌آورد.

- قربانی بی‌گناه و معمولاً منفعل در برابر ظالم که احتمالاً به وسیله یا به جای پدر پیر بی‌فره‌ی خود قربانی شده است. او را به عنوان خدای دوره‌ای مرگ و رستاخیز طبیعت می‌ستایند و بر مرگ مظلومانه اش ماتم می‌گیرند و سوگوار می‌شوند، قهرمان اساطیری باروری که صورت داستانی به خود گرفته و در بیشتر موارد به هیأتی کم و بیش حیوانی او را به تصور در می‌آورند. این موجود به احتمال همان حیوان همراه پهلوان است که نیروی انگیزش زندگی و باروری به او اعطا شده و پهلوان اغلب همراه است با یک یا دو همسر.

-قهرمان زن اسطوره که نقش همسر قهرمان مرد را ایفا می‌کند که نمونه‌ی او مادر-زمین، مادر نوع بشر است. شاهزاده خانمی از کشوری بیگانه که شاید ربوده و زندانی شده و پس از این آزاد خواهد شد... در جنگ پیروز می‌شود. خواهران دوقلو و همسر پهلوان و یک بیوه که در شخص کین ستان فرهمند و وارث تاج و تخت است» (ولسکا، ۱۳۸۲: ۱۱۷). از جمله داستان‌ها یی که با اسطوره‌ی مرگ و رستاخیز قابل تطبیق می‌باشند می‌توان به «داستان سیاوش در ایران و داستان‌های رام و سدنوا در هند» اشاره نمود که تحلیل ساختاری آنها برپایه‌ی نظریه گرینتسر مورد نظر این مقاله است.

داستان سیاوش

سیاوش برای رهایی از دسیسه‌های سودابه عازم نبرد با تورانیان می‌شود. پس از مخالفت کیکاووس با صلح، سیاوش برای اینکه بیهوده با تورانیان وارد جنگ نشود و پیمان شکنی نکند، همچنین برای رهایی از سودابه و بداندیشی پدر، به توران پناهنده می‌شود:

دونک جنگ آورم بی‌گناه چنان خیره باشاه توران سپاه
 جهاندار نپسندد این بد زمن گشایند بر سر من زبان انجمن
 وگر باز گردم به نزدیک شاه به طوس سپهد سپارم سپاه
 ازو نیز هم بر تنم بد رسد چپ وراست بد بینم و پیش بد
 نیاید زسودابه خود جز بدی ندانم چه خواهد رسید ایزدی
 (فردوسی، ۱۳۷۴: ۶۶)

سیاوش در آنجا توسط افراسیاب و اطرافیانش کشته می‌شود:

بیفگند پیل ژیان را به خاک نه شرم آمدش زان سپهد نه باک
 یکی تشت بنهاد زرین برش جدا کرد ازان سرو سیمین سرش
 بجایی که فرموده بد تشت خون گروهی زره برد و کردش نگون
 (فردوسی، ۱۳۷۴: ۱۵۲)

پس از مرگ او کشور به عزا می‌نشینند. رستم به انتقام خون سیاوش سودابه را می‌کشد و توران را به خاک و خون می‌کشد. با خوابی که گودرز می‌بیند، می‌فهمند که سیاوش از خود پسری به جا گذاشته است و گیو به جستجوی او می‌رود. با بازگشت کیخسرو دوره‌ی سوگواری به پایان می‌رسد. کیخسرو به کین‌خواهی پدر برمی‌خیزد و در نبرد پیروز شده افراسیاب را می‌کشد. کیکاووس تخت پادشاهی را به کیخسرو واگذار کرده می‌میرد. کیخسرو حاکمیتی را که پدرش از دست داده بود، به دست آورده و در صلح فرمانروائی می‌کند.

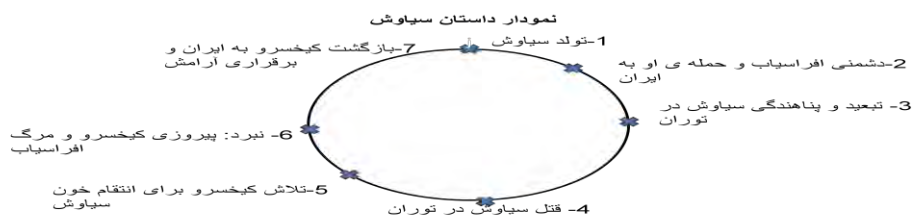
ازان پس بتخت کیان برنشست	در بار بگشاد و لب را بیست
نیشتنند نامه به هر کشوری	به هرنامداری و هر مهتری
زخاور بشد نامه تا باختر	به جایی که بد مهتری باگهر
که روی زمین از بد اژدها	به شمشیر کیخسرو آمد رها

(فردوسی، ۱۳۷۴: ۳۷۷)

ساختار طرح داستان سیاوش براساس نظریه‌ی گرینتسر

۱- تولد قهرمان: سیاوش از مادری تورانی متولد می‌شود و رستم برای تعلیم وی او را نزد خود می‌برد. ۲- دشمنی دشمنان: در داستان فوق افراسیاب که نماد اژدها و خدای خشکسالی است، به دشمنی با ایران می‌پردازد. ۳- از بین رفتن تعادل اولیه داستان: با تحریکات سودابه (الهه‌ی باروری) و بداندیشی‌های کیکاووس، سیاوش راهی سرزمین توران می‌شود. ۴- مرگ موقت: سیاوش در توران کشته می‌شود. پدر وی به صورت غیر مستقیم زمینه ساز مرگ وی توسط افراسیاب است. ۵- تلاش قهرمان: رستم سودابه را کشته و به توران حمله می‌کند. پس از آن کیخسرو به ایران آمده و با افراسیاب می‌جنگد. در این بخش از داستان تمام توجه کیخسرو به گرفتن انتقام خون پدر معطوف است. ۶- کیخسرو در نبرد با افراسیاب پیروز شده و او را به انتقام خون پدر می‌کشد. ۷- تعادل اولیه با بازگشت قهرمان: کیخسرو بر تخت شاهی نشسته و صلح را در کشور برقرار می‌کند و پس از این داستان رو به انفعال می‌نهد.

شخصیت‌های اصلی در طرح داستان سیاوش، حرکت های پیچیده و برجسته ی داستان را عهده دار می شوند.



شخصیت‌های داستان سیاوش

۱- فرمانروای پیشین: کیکاوس با توطئه‌های سودابه سیاوش را راهی کشوری بیگانه می‌کند و به صورت غیر مستقیم زمینه ساز مرگ فرزند خود می‌شود. ۲- بدل قهرمان: سیاوش که به توران رفته و در آنجا مظلومانه قربانی می‌شود، بدل پدر گناهکار خود است که به جای او کشته می‌شود. ۳- غاصب: افراسیاب که در این داستان نماد دیو خشکسالی است، سیاوش را به قتل می‌رساند. ۴- پهلوان: این شخصیت که در داستان‌های ایرانی معمولاً به شکل نوه قهرمان است، به صورت کیخسرو نمایان شده است که کین‌خواه پدر است و پس از کشتن افراسیاب به تخت می‌نشیند و صلح و دوستی را در کشور برقرار می‌کند و داستان رو به انفعال می‌نهد. ۵- قهرمان زن اسطوره‌ای: سودابه همسر کیکاووس در این داستان به عنوان الهه‌ی باروری نقش مهمی را در حوادث داستان و فرستادن سیاوش به سرزمین توران ایفا می‌کند. در داستان حاضر فرنگیس همسر سیاوش نیز نقش مهمی در پیشبرد داستان برعهده دارد.

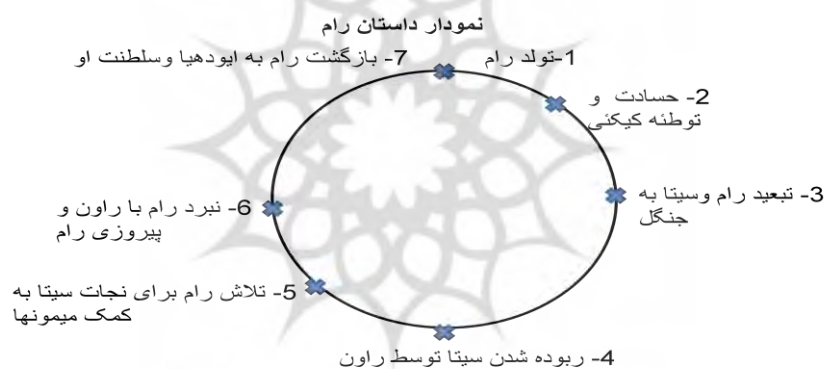
داستان رام

راما پسر ارشد "راجه دشرت" پادشاه آیودھیا در هند شمالی بود. زمانی که راجه سالخورده می‌شود، تصمیم می‌گیرد که رام را به ولیعهدی انتخاب کند، اما "کیکئی" دومین همسر او که زنی حلیه‌گر بود، شوهر خود را مجبور می‌کند تا بر اساس قولی که به او داده بود، «دهرت» پسر او را به ولیعهدی برگزیند و رام را تبعید کند. راما همراه با سیتا و برادر خود لکشمین به مدت ۱۴ سال در جنگل به سر می‌برد و به حمایت مرتاض‌ها مشغول می‌شود. پادشاه سیلان، که دیوی بود به نام راون، از فعالیت‌های راما خشمگین شده و سیتا را ربوده به سیلان می‌برد. راما با یاران خود به سیلان تاخته و راون را به قتل می‌رساند. «سیتا دختر زیبای جنکه است که از برخورد خیش او با زمین و از شیار خاک توگد یافته است. پدر برای خواستگاران متعدد او آزمون تعیین کرد مبنی بر این که شرط صلاحیت ازدواج با سیتا، خم کردن کمانی معروف است. رامای شیر دل در این کار توفیق می‌یابد و با همسرش عازم دیار خود می‌شود. نامادری راما به او رشک می‌برد و موجب تبعید او می‌شود. راما و سیتا راه جنگل را در پیش می‌گیرند و هنگام جدا شدن از مردم آیودھیا (Ayodhya) که برای بدرقه‌ی آنان آمده بودند، لباس‌ها و زیورهای شاهانه را فرو می‌گذارند و بویا برتن می‌کنند. در جنگل شاه دختی به نام شورپه به رام دل می‌بندد و چون رام عشق او را نمی‌پذیرد، از برادرش «راونه» می‌خواهد که سیتا را برآید. اگرچه سرانجام راما سیتا را از چنگ راونه می‌رهاند، تحت تأثیر سخن بداندیشان به پاکدامنی سیتا شک می‌کند. سیتا برای اثبات پاکی خویش از آتش می‌گذرد زیرا آتش بی‌گناهان را نمی‌سوزاند. اما گویی هنوز اندکی شک باقی است. سیتا که باردار است به عزلتگاهی در جنگل می‌رود و دو پسر به دنیا می‌آورد» (خجسته و جلیلیان، ۱۳۹۰: ۸۶).

به این ترتیب راما به حکم وظیفه و بر خلاف میل خود همسرش را به دیر والمیکی در جنگل می‌فرستد و در آنجا سیتا دو پسر دوقلو به دنیا می‌آورد، که بعدها والمیکی رامایانا را به آنان می‌آموزد. سرانجام خاندان راما به هم می‌پیوندند.

ساختار طرح داستان رامایانا براساس نظریه گرینتسر:

۱- تولد قهرمان: رامایانا از "کوشلیا" همسر اول "دشرت" متولد می‌شود. ۲- دشمنی دشمنان: کیکنی نامادری رام چندر از پدر او می‌خواهد که او را به جنگل تبعید کند تا او را از سلطنت دور کند و حکومت به پسرش برسد. ۳- ازبین رفتن تعادل داستان: رام به همراه سیتا به مدت ۱۴ سال به جنگل تبعید می‌شود. ۴- مرگ موقت: سیتا توسط راونه ربوده می‌شود. ۵- تلاش قهرمان: رام تلاش می‌کند با کمک میمون‌ها راون را پیدا کند تا سیتا را آزاد کند. ۶- نبرد: رام بر راون چیره شده و او را می‌کشد و سیتا را آزاد می‌کند. ۷- ازگشت تعادل: رام به ایودھیا باز می‌گردد و بر تخت سلطنت می‌نشیند. کشور در صلح و آرامش به سر می‌برد و قهرمان منفعل می‌شود.



در داستان رام پدر با وسوسه‌های کیکنی، رام و همسرش را به جنگل تبعید می‌کند و به این طریق مانع رسیدن وی به سلطنت می‌شود اما پدر از دوری پسر می‌میرد و پسر کیکنی جانشین وی می‌شود. سیتا در جنگل توسط راون ربوده شده و رام او را آزاد کرده و راون را می‌کشد. پس از آن به کشور خود باز می‌گردد و بر تخت سلطنت می‌نشیند. تا این قسمت داستان هندی ساختار تقریباً مشابهی با داستان سیاوش دارد. با این تفاوت که بدل قهرمان زن است. «ممکن است سیتا الهه‌ای هند و اروپایی باشد، زیرا در اساطیر هند و اروپایی خدای

باروری زن است» (بهار ۱۳۷۶: ۳۹۸). و پهلوان، رام چندر است که قربانی شدن او به صورت تبعید به جنگل صورت گرفته است و بازگشت وی از جنگل و برتخت نشستن وی به جای برادر، برابر با همان رستاخیز مجدد وی محسوب می‌شود و این چرخه مانند داستان‌های ایرانی بین سه نسل متوالی دور نمی‌زند بلکه بین اعضای مختلف خانواده روی می‌دهد.

شخصیت‌های داستان رامایانا

۱- فرمانروای پیشین: «راجه دشرت» پدر رام است که به خاطر قولی که به همسر خود کیکئی برای قبول درخواست او داده بود مجبور شد رام را به جنگل بفرستد. ۲- بدل قهرمان: در این داستان سیتا، قربانی و بدل قهرمان است. سیتا بدل رام و پدرش محسوب می‌شود. ۳- رام با گناه خود که شک کردن به سیتا بود، زمینه‌ی قربانی شدن وی را فراهم نمود. پدر رام نیز با تن دادن به خواسته‌ی همسرش به طور غیرمستقیم زمینه ساز مرگ سیتا شد. ۴- غاصب: راون که «نام دیوی بود که ده سر داشت» (ویاسا: ۳۷۴) سیتا را ربوده و به شهر لنکا برد. «راونا، شخصیت اهریمنی حماسه رامایانا، در قالب موجودی منفی و شهوت پرست؛ اما قوی و دانا تصویر شده است. تقریباً در تمامی نگاره‌ها و مجسمه‌هایی که راونا را به تصویر کشیده اند، با موجودی مواجهیم که تعدادی سر و دست دارد» (ادهم، ۱۳۹۲: ۲۴). ۵- پهلوان: رام با کشتن راون انتقام خود را از وی گرفت و پس از آن به شهر اودھیا بازگشت و برتخت پادشاهی نشست و صلح و آرامش بر کشور حاکم شد. در این داستان فرزندان سیتا را نیز می‌توان به عنوان ولیعهدان جوانی نام برد که همراه سیتا از جنگل بازگشتند. «اشاره به تبعید رام و سیتا به جنگل عنصری است که در دیگر اساطیر نیز وجود داشت؛ اما تبعید سیتا به جنگل و تولد فرزندان در این مدّت بیشتر با عنصر رفتن ایزدان به جهان زیرین و بازگشتشان به روی زمین در اساطیر باروری هماهنگ است. گویا سیتا دانه ای است که در زمین کاشته شده است پس از چندی در هیئت فرزندان دوباره می‌روید» (خجسته و حسنی جلیلیان، ۱۳۹۰: ۱۰). ۶- قهرمان زن اسطوره ای: سیتا همسر رامایانا در این داستان به عنوان خدای باروری نقش مهمی را در داستان ایفا می‌کند.

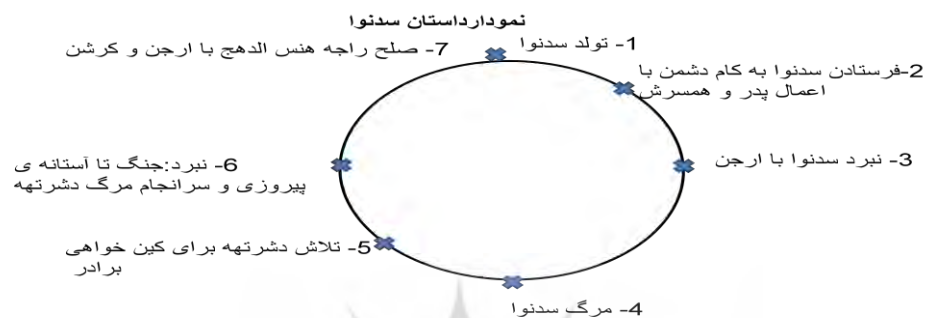
داستان سدنوا

«سدنوا پسر کوچک راجه هنس الدهج است. وقتی اسب قربانی ارجن به شهر این راجه وارد می‌شود، راجه تصمیم می‌گیرد با ارجن مقابله کند و اسب او را بگیرد. پس به سپاهیان‌ش دستور می‌دهد که در خارج شهر جلوی ارجن را بگیرند و حکم می‌کند که هرکس در اجرای فرمان تعلق ورزد و دیر برسد، او را در دیگ روغن بیندازند. سدنوا پسر راجه بنا به خواهش همسرش دیر حرکت می‌کند زیرا همسرش از او می‌خواهد کمی بیشتر در کنارش بماند تا اگر در جنگ کشته شد از او فرزندی داشته باشد. راجه دستور می‌دهد تا او را به گناه بی‌اعتنایی به حرف پدر در دیگ روغن بیندازند. سدنوا بدون هیچ اعتراضی، لباس پاکیزه پوشیده نام خدا را بر زبان می‌آورد و او را در دیگ روغن می‌اندازند؛ اما در مقابل حیرت مردم روغن او را نمی‌سوزاند. راجه و برهمنان فکر می‌کنند که او گیاه بی‌مرگی در دهان داشته و نارگیلی را برای امتحان در دیگ می‌اندازند، اما می‌بینند نارگیل در جا ریز ریز می‌شود. سپس پدر و پسر با یکدیگر آشتی کرده و به نبرد با ارجن می‌پردازند. سدنوا با شجاعت بسیار با ارجن و سپاهش می‌جنگد و کشته می‌شود و سر از بدنش جدا می‌کنند...» (روایانی و موسوی، ۱۳۹۳: ۳۴۸۲). شرتیه برادر سدنوا به کین خواهی برادر به مقابله با ارجن می‌پردازد و او را تا حد مرگ پیش می‌برد اما با حمایت کرشن از ارجن، وی نیز کشته می‌شود و در نهایت راجه هنس الدهج طبق خواسته کرشن با ارجن صلح می‌کند.

ساختار طرح داستان سدنوا بر اساس نظریه گرینتسر:

۱- تولد قهرمان: سدنوا پسر کوچک راجه هنس الدهج است. ۲- دشمنی دشمنان: در داستان حاضر پدر سدنوا با جاه طلبی خود سدنوا را عازم نبرد با ارجن می‌کند. ۳- به هم خوردن تعادل اولیه: سدنوا عازم میدان نبرد می‌شود. ۴- مرگ موقت: سدنوا در نبرد با ارجن کشته می‌شود. ۵- تلاش قهرمان: برادر سدنوا به کین خواهی برادر خود به مقابله با ارجن می‌پردازد. ۶- نبرد: شرتیه بر ارجن پیروز می‌شود و او را تا حد مرگ پیش می‌برد اما در نهایت

کرشن به کمک ارجن می‌آید و شرتهه کشته می‌شود. ۷- بازگشت تعادل: در داستان حاضر راجه هنس الدهج پس از مرگ فرزندان طبق خواسته‌ی کرشن با ارجن صلح می‌کند.



در داستان فوق، سدنوا بدل قهرمان است. کین خواه وی، شرتهه برادر وی است که تا آستانه‌ی پیروزی بر ارجن پیش می‌رود اما حمایت کرشن از ارجن باعث مرگ وی شده صلح برقرار می‌شود. در این داستان اگرچه کین خواه موفق به تشکیل حکومت نمی‌شود ولی با مرگ قهرمانانه خود مقدمات صلح و آسایش را برای حکومت پدر فراهم می‌کند.

شخصیت‌های داستان سدنوا

۱- فرمانروای پیشین: راجه هنس الدهج با فرستادن پسر خود به نبرد با ارجن مسبب مرگ فرزند خود می‌شود. ۲- بدل قهرمان: سدنوا در این داستان نقش قربانی و بدل قهرمان را دارد که به جای پدر پیر و ناتوان خود کشته می‌شود. ۳- غاصب: ارجن که سر سدنوا را از تن جدا می‌کند. ۴- پهلوان: شرتهه برادر سدنوا به خونخواهی برادر خود به جنگ با ارجن می‌پردازد و او را تا حد مرگ پیش می‌برد اما موفق به کشتن او نمی‌شود و سرانجام کشته می‌شود و بعد از مرگ وی کرشن نزد راجه هنس الدهج آمده و با وی صلح می‌کند. در این داستان پهلوان خونخواه نیز به کام مرگ فرستاده می‌شود چون کرشن حامی ارجن است و او نمی‌تواند بر

کرشن پیروز شود. اما با مرگ خود صلح را حکمفرما می‌کند و داستان رو به انفعال می‌نهد. ۵- قهرمان زن اسطوره‌ای: در داستان سدنوا نیز وجود یک زن به عنوان همسر قهرمان، نمایان شده است.

نتیجه

بر اساس تحقیقات انجام شده در پژوهش حاضر به این نتیجه رسیدیم که برخی قصه‌های هندی مانند رام و سدنوا نیز با نظریه‌ی گریتسر قابل تحلیل می‌باشند. در این قصه‌ها معمولاً توجه عمده‌ی روایت معطوف به قهرمان قربانی است. در قصه‌ی ایرانی قهرمان اصلی نماینده‌ی دو یا سه قهرمان اصلی دیگر است که از سه نسل به هم پیوسته می‌باشند؛ ولی در قصه‌های هندی سه نسل پیاپی نیستند و دیگر اعضای خانواده نقش قهرمان اصلی را ایفا می‌کنند و طرح این داستان‌ها به این صورت است:

۱- فرمانروای پیشین: که معمولاً پدری عاجز و ناتوان یا گناهکار است و با تحریک اطرافیان، قهرمان را عازم جنگ به دیاری دیگر می‌نماید یا او را تبعید می‌کند. ۲-

بدل قهرمان یا قربانی: قهرمانی است که معمولاً توسط پدر یا فرمانروای حاکم به کشور دیگر فرستاده می‌شود و هرگز باز نمی‌گردد یا تبعید می‌شود. معمولاً مجازات گناه فرمانروا متوجه او می‌شود و وی به جای او قربانی می‌شود.

۳- پهلوان نو: که در حماسه ایرانی برابر با نوه قهرمان است و نشانه‌ی تجسم اسطوره‌ی گیاهی قهرمان است که در جسم پهلوان تولد دوباره یافته است.

۴- غاصب: که در اسطوره‌ی تقویمی به صورت خدای خشکسالی ظاهر می‌شود، در طرح داستان‌های حماسی معمولاً قاتل بدل قهرمان است.

منابع:

- ۱- اخوت، احمد، دستور زبان داستان، اصفهان: انتشارات فردا، ۱۳۷۱.
- ۲- ادهم، نیما، بررسی تطبیقی اهریمنان خشکی در شاهنامه فردوسی و حماسه رامایانا، فصلنامه ادبیات عرفانی و اسطوره‌شناسی، سال نهم؛ شماره ۳۲، صص: ۳۸-۱۱، ۱۳۹۲.
- ۳- بهار، مهرداد، جستاری در فرهنگ ایران، نشر اسطوره، ۱۳۸۵.
- ۴- جعفری، اسدالله و طالبیان، یحیی، ساخت روایی مرگ و رستاخیز در آینه‌ی اساطیر. پژوهشنامه زبان و ادب فارسی، سال سوم، شماره اول، صص ۲۲-۱۳۸۸، ۱۱.
- ۵- خجسته، فرامرز و حسنی جلیلیان، محمدرضا، تحلیل داستان سیاوش بر بنیاد ژرف ساخت اسطوره الهه باروری و ایزد گیاهی، مجله تاریخ ادبیات شماره ۳، صص: ۷۷-۱۳۹۰، ۹۶.
- ۶- روح بخشان ع، تحقیقات ایران شناسی، نامه‌ی فرهنگستان، بی تا.
- ۷- رضی، هاشم، دین و فرهنگ ایرانی پیش از عصر زردشت، تهران: نشر سخن، ۱۳۸۲.
- ۸- رویانی وحید و موسوی، صفیه، بررسی تطبیقی داستان سیاوش و سدنوا در شاهنامه و مهابهاراتا، مجموعه مقالات نهمین همایش بین المللی انجمن ترویج زبان و ادب فارسی، صص: ۳۴۸۸ - ۳۴۸۱، ۱۳۹۳.
- ۹- فردوسی، ابوالقاسم، شاهنامه فردوسی، به کوشش سعید حمیدیان، تهران: نشر داد، ۱۳۷۴.
- ۱۰- قاسمی پور، قدرت، صورت‌گرایی و ساختارگرایی در ادبیات، اهواز: دانشگاه چمران، ۱۳۸۶.
- ۱۱- ناظمیان، هومن، از ساختارگرایی تا قصه، تهران: انتشارات بعثت، ۱۳۸۹.
- ۱۲- ویاسا، مهابهارت بزرگترین منظومه‌ی کهن موجود جهان به زبان سنسکریت، ترجمه میر غیاث الدین علی قزوینی، تهران: انتشارات طهوری، ۱۳۵۹.

۱۳- هانس، برتنس، **مبانی نظریه ادبی**، ترجمه محمدرضا ابوالقاسمی، تهران: نشر ماهی، ۱۳۸۳.

۱۴- ولسکا، آنا کراسنو، **چند چهره کلیدی در اساطیر گاهشماری ایرانی**، ترجمه ژاله متحدین، تهران: ورجاوند، ۱۳۸۲.

15- Serebriany, Sergei D,(2012), **Sanskrit Studies in Russia**, Sixty years of Sanskrit Studies ,15th word Sanskrit Conference being jointly organized by the International of Sanskrit Studies (LASS) and the Rashtria Sanskrit Santhan.

16-Zlatar,Zdenko,**Approaches to the Ur Mahabharata**, in Mabel Lee and Michael wilding. Eds .History , Literature and Society, Sydney Association for studies in society and culture.sydney.pp.243-279,1997.

17-<http://www.edenhell.net>

All References in English

1-Adham, Nima, **Barrasie tatbighi ahrimanane khoshki dar Shahnameh Ferdowsi va hemaseh Ramayana**, Journal of mystical and mythological literature, Nine vol, No. 32, pp: 38-11, 2013

2-Bahar, Mehrdad, **Jostary dar farhang Iran** , Ostooreh publication. 2006

3- Ferdowsi, Abolghasem, **Shahnameh**, the effort Saeed Hamidian, Tehran: Dad publication, 1995.

4- Hans, Brtnes, **Mabani nazarieh adabi**, translated by MR Abolqasemi, Tehran: Mahi publication, 2004.

5--Jafary, Asadollah, Talebyan, Yahya, **Sakhte revaie marg va rastakhiz dar ayeneh asatir**, Journal of Persian language and cultural , Third vol, the first issue, pp. 22-11, 2009.

6-Khojasteh,Faramarz,Hasani Jalilian,Mohammad Reza,**Tahlile dastane**

Siavash bar bonyade zharf sakhte ostoore ye elaheye ba`ra`vari va Izade giya`hi, history of literature, No. 3, pp: 77-96, 2011.

- 7--Nazemian, Human, (2010), **Az Sakhtargrayi ta ghesse Dastan az zabane heyvanat dar adabiat Kohane arabi az negah sakhtargrayi** , Tehran: Be`sat publication.
- 8-Okhovvat, Ahmad, **Dastoore Zabane Dastan**, Esfahan:Farda publication , 1992.
- 9-Vyasa, **Mahabharat bozorgtarin manzoomeh Kohan mojud be zaban Sanskrit**, Translated by Mir Qeiasaddin Ali Qazvini, Tehran:Tahoori publication, 1980 .
- 10-Volska, Anna Krasn, **Chand chereh kelidi dar asatir gahshomari Iran** , translated by J.Mottahedin, Tehran:Varjavand, 2003.
- 11-Qasempour, Qodrat, **Sooratgraeei va Sakhtargerayi dar adabiyat** , Ahwaz :Chamran University, 2005.
12. Roohbakhshan,E, **Iranian Studies**, Nameye Farhangestan,no date.
- 13-Razi, Hashem, **Din va farhange Irani pish az asre zardosht**,Tehran:Speash publicaition, 2003.
- 13-Royani Wahid and Mousavi, Safieh, **Barrasi taffighu dasstane Siavash va Sodnova dar shahnameh va Mahabharat**, Proceedings of the Ninth International Conference on Promotion of Persian Language and Literature, pp: 3481-3488,2014.
- 14- Serebriany, Sergei D, **Sanskrit Studies in Russia**, Sixty years of Sanskrit Studies ,15th word Sanskrit Conference being jointly organized by the International of Sanskrit Studies (LASS) and the Rashtria Sanskrit Santhan, 2012.
- 15-Zlatar,Zdenko, **Approaches to the Ur Mahabharata**, in Mabel Lee and Michael wilding. Eds .History , Literature and Society, Sydney Association for studies in society and culture.sydney.243-279, 1997.
- 17-<http://www.edenhell.net>



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی